



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۶۰

یک غزل آغاز کن بر صفت حاضران  
ای رخ تو همچو شمع خیز درآ در میان

نور ده آن شمع را روح ده این جمع را  
از دوزخ همچو شمع وز قدح همچو جان

سوی قدح دست کن ما همه را مست کن  
ز آنک کسی خوش نشد تا نشد از خود نهان

چون شدی از خود نهان زود گریز از جهان  
روی تو واپس مکن جانب خود هان و هان

این سخن همچو تیر راست کشش سوی گوش  
تا نکشی سوی گوش کی بجهد از کمان

بس کن از اندیشه بس کو گودت هر نفس  
کای عجب آن را چه شد اه چه کنم کو فلان